

حیاط خانہی ما تنهاست
 حیاط خانہی ما تنهاست
 تمام روز
 از پشت در صدای تکه تکه شدن می آید
 و منفجر شدن
 همسایہ های ما همه در خاک باغچه هاشان بجای گل
 خمپارہ و مسلسل می کارند
 همسایہ های ما همه بر روی حوض های کاشیشان
 سرپوش می گذارند
 و حوض های کاشی
 بی آنکه خود بخواهند
 انبارهای مخفی باروتند
 و بچه های کوچہی ما کیف های مدرسہ شان را
 از بمب های کوچک
 پر کرده اند .
 حیاط خانہی ما گیج است .

□

من از زمانی
 که قلب خود را گم کرده است می ترسم
 من از تصور بیهودگی اینہمہ دست
 من از تجسم بیگانگی اینہمہ صورت می ترسم
 من مثل دانش آموزی
 کہ درس ہندسہ اش را
 دیوانہ وار دوست می دارد تنها ہستم
 و فکر میکنم کہ باغچہ را می شود بہ بیمارستان برد
 من فکر می کنم ...
 من فکر می کنم ...
 من فکر می کنم ...
 و قلب باغچہ در زیر آفتاب ورم کرده است
 و ذہن باغچہ دارد آرام آرام
 از خاطرات سبز تہی می شود .

تیرماہ ۱۳۶۲

ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد ...

و این منم

زنی تنها

در آستانه‌ی فصلی سرد

در ابتدای درك هستی آلوده‌ی زمین

و یأس ساده و عمناك آسمان

و ناتوانی این دستهای سیمانی

□

زمان گذشت

زمان گذشت و ساعت چهار بار نواخت

چهار بار نواخت

امروز روز اول دیماه است

من راز فصل‌ها را میدانم

و حرف لحظه‌ها را میفهمم

نیجات دهنده در گور خفته است

و خاک ، خاک پذیرنده .

اشارت‌یست به آرامش

□

زمان گذشت و ساعت چهار بار نواخت.

□

در کوچه باد می‌آید

در کوچه باد می‌آید

و من به جفت‌گیری گل‌ها می‌اندیشم

به غنچه‌هایی باساق‌های لاغر کم خون

و این زمان خسته‌ی مسلول

و مردی از کنار درختان خیس می‌گذرد

مردی که رشته‌های آبی رگ‌هایش

مانند مارهای مرده از دوسوی گلو گواش.

بالا خزیده اند
و در شقیقه های منقلبش آن هجای خونین را
تکرار میکنند

- سلام

- سلام

و من به جفت گیری گلها میاندمش .

□

در آستانه ی فصلی سرد
در محفل عزای آینه ها
و اجتماع سوگوار تجربه های پریده رنگ
و این غروب بارور شده از دانش سکوت
چگونه میشود به آنکسی که میرود اینسان
صبور ،

سنگین ،

سرگردان .

فرمان ایست داد .

چگونه میشود به مرد گفت که او زنده نیست ، او هیچوقت زنده نبوده است .

□

در کوچه باد می آید
کلاغ های منفرد انزوا
در باغ های پیر کسالت میچرخند
و نردبام
چه ارتفاع حقیری دارد .

□

آنها تمام ساده لوحی يك قلب را
با خود به قصر قصه ها بردند
و اکنون دیگر
دیگر چگونه یکنفر به رقص برخواهد خاست
و گیسوان کودکیش را
در آب های جاری خواهد ریخت
وسیب را که سرانجام چیده است و بوئیده است
در زیر پالکد خواهد کرد ؟

□

ای یار ای یگانه ترین یار
چه ایرهای سیاهی در انتظار روز میهمانی خورشیدند .



انگار در مسیری از تجسم پرواز بود که یکره آن پرنده نمایان شد
انگار از خطوط سبز تخیل بودند
آن برگ‌های تازه که در شهوت نسیم نفس میزدند
انگار
آن شعله‌ی بنفش که در ذهن پاک پنجره‌ها میسوخت
چیزی بجز تصور معصومی از چراغ نبود .
در کوچه باد می‌آید
این ابتدای ویرانیست
آن روز هم که دست‌های تو ویران شدند باد می‌آمد
ستاره‌های عزیز
ستاره‌های مقوایی عزیز
وقتی در آسمان دروغ وزیدن میگیرد
دیگر چگونه میشود به سوره‌های رسولان سرشکسته پناه آورد ؟
ما مثل مرده‌های هزاران هزار ساله به هم می‌رسیم و آن‌گاه
خورشید بر تپاهی اجساد ما قضاوت خواهد کرد .



من سردم است
من سردم است و انگار هیچوقت ، گرم نخواهم شد
ای یار ای یگانه ترین یار « آن شراب مگر چند ساله بود ؟ »
نگاه کن که در اینجا
زمان چه وزنی دارد
وماهیان چگونه گوشت‌های مرا می‌چوند
چرا مرا همیشه در ته دریا نگاه میداری ؟
من سردم است و از گوشواره‌های صدف بیزارم
من سردم است و میدانم
که از تمامی اوهام سرخ یک شقایق وحشی
جز چند قطره خون
چیزی بجا نخواهد ماند .



خطوط را رها خواهم کرد
 و همچنان شمارش اعداد را رها خواهم کرد
 و از میان شکل‌های هندسی محدود
 به پهنه‌های حسی وسعت پناه خواهم برد
 من عریانم ، عریانم ، عریانم
 مثل سکوت‌های میان کلام‌های محبت عریانم
 و زخم‌های من همه از عشق است
 از عشق ، عشق ، عشق .
 من این جزیره‌ی سرگردان را
 از انقلاب اقیانوس
 و انفجار کوه گذر داده‌ام
 و تکه‌تکه شدن راز آن وجود متحدی بود
 که از حقیرترین ذره‌هایش آفتاب به دنیا آمد .

□

سلام ای شب معصوم !
 سلام ای شبی که چشم‌های گرگ‌های بیابان را
 به حفره‌های استخوانی ایمان و اعتقاد بدل می‌کند
 و در کنار جویبارهای تو ارواح بیدار
 ارواح مهربان تیرها را می‌بویند
 من از جهان بی تفاوتی فکرها و حرفها و صداها می‌آیم
 و این جهان به لانه‌ی ماران مانند است
 و این جهان پراز صدای حرکت پاهای مردمیست
 که همچنان که ترا می‌بوسند
 در ذهن خود طناب دار ترا می‌یافتند .

□

سلام ای شب معصوم !

□

میان پنجره و دیدن
 همیشه فاصله‌ایست .
 چرا نگاه نکردم ؟
 مانند آن زمان که مردی از کنار درختان خیس گذر میکرد
 چرا نگاه نکردم ؟
 انکار مادرم گریسته بود آنشب

آنشب که من به درد رسیدم و نطفه شکل گرفت
 آنشب که من عروس خوشه‌های اقاقی شدم
 آنشب که اصفهان پر از طنین کاشی آبی بود ،
 و آنکسی که نیمه‌ی من بود ، به درون نطفه‌ی من بازگشته بود
 و من در آینه میدیدمش ،
 که مثل آینه پاکیزه بود و روشن بود
 و ناگهان صدایم کرد
 و من عروس خوشه‌های اقاقی شدم

□

افکار مادرم گریسته بود آنشب .

□

چه روشنائی بیهودهای در این دریچه‌ی مسدود سرکشید
 چرا نگاه نکردم ؟
 تمام لحظه‌های سعادت میدانستند
 که دست‌های تو ویران خواهد شد
 و من نگاه نکردم
 تا آن زمان که پنجره‌ی ساعت
 گشوده شد و آن قناری غمگین چهار بار نواخت
 چهار بار نواخت
 و من به آن زن کوچک برخوردم
 که چشم‌هایش ، مانند لانه‌های خالی سیم‌رغان بودند
 و آنچنان که در تحرك رانهایش میرفت
 گوئی بکارت رؤیای پرشکوه مرا
 با خود بسوی بستر شب میبرد .

□

آیا دوباره گیسوانم را
 در بادشانه خواهم زد ؟
 آیا دوباره باغچه‌ها را بنفشه خواهم کاشت ؟
 و شمعدانی‌ها را
 در آسمان پشت پنجره خواهم گذاشت ؟
 آیا دوباره روی لیوان‌ها خواهم رقصید ؟

آیا دوباره زنگ در مرا بسوی انتظار صدا خواهد برد ؟

□

به مادرم گفتم : «دیگر تمام شده»
گفتم : «همیشه پیش از آنکه فکر کنی اتفاق میافتد.
باید برای روزنامه تسلیتی بفرستیم»

□

انسان پوک
انسان پوک پر از اعتماد
نگاه کن که دندانهایش
چگونه وقت جویدن سرود میخوانند
و چشمهایش
چگونه وقت خیره شدن میدرند
و او چگونه از کنار درختان خیس میگردد :-

صبور ،

سنگین ،

سرگردان .

در ساعت چهار

در لحظه‌ای که رشته‌های آبی رگهایش

مانند مارهای مرده از دوسوی گلو گامش

بالا خزیده‌اند

و در شقیقه‌های منقلبش آن هجای خونین را

تکرار میکنند

- سلام

- سلام

آیا تو هرگز آن چهار لاله‌ی آبی را

بوئیده‌ای ؟

□

زمان. گذشت

زمان گذشت و شب روی شاخه‌های لخت اقاقی افتاد.

شب پشت شیشه‌های پنجره سر میخورد

و بازبان سردش

ته مانده‌های روز رفته را به‌درون میکشید .

□

من از کجا می‌آیم ؟
من از کجا می‌آیم ؟
که اینچنین به بوی شب آغشته‌ام ؟
هنوز خاک مزارش تازه‌ست
مزار آن دو دست سبز جوان را می‌گویم

□

چه مهربان بودی ای یار ، ای یگانه‌ترین یار
چه مهربان بودی وقتی دروغ می‌گفتی
چه مهربان بودی وقتی که پلک‌های آینه‌ها را می‌بستی
و چلچراغها را
از ساقه‌های سبزی می‌چیدی
و در سیاهی ظالم مزار بسوی چراگاه عشق می‌پردی
تا آن بهار گیج که دنیا لای حریق عاقل بود بر چمن خواب می‌نشستی
و آن ستاره‌های مقوایی
به گرد لایتناهی می‌چرخیدند .

□

چرا کلام را به صدا گفتند ؟
چرا نگاه را به خانه‌ی دیندار میهمان کردند ؟
چرا نوازش را
به حجب گیسوان با کرگی بردند ؟
نگاه کن که در اینجا
چگونه جان آنکسی که با کلام سخن گفت
و با نگاه نواخت
و با نوازش از رمیدن آرامید
به تیرهای توهم
مسابوب گشته است .
و جای پنج فاخه‌ی انگشته‌های تو
که مثل پنج حرف حقیقت بودند
چگونه روی گونه‌ی او مانده‌ست .

□

سکوت چیست ، چیست ، چیست ای یگانه‌ترین یار ؟
سکوت چیست ، بجز حرف‌های ناگفته

من از گفتن میمانم ، اما زبان گنجشکان
زبان زندگی ، جمله‌های جاری ، جشن طبیعتست .
زبان گنجشکان یعنی : بهار . برگ بهار . .
زبان گنجشکان یعنی : نسیم . عطر . نسیم .
زبان گنجشکان در کارخانه میبرد .

□

این کیست ، این کسی که روی جاده‌ی ابدیت
بسوی لحظه‌ی توحید می‌رود
و ساعت همیشگی‌اش را
با منطق، ریاضی تفریق‌ها و تفرقه‌ها کوی میکند .
این کیست ، این کسی که بانگ خروسان را
آغاز قلب روز میداند
آغاز بوی ناشتائی میداند
این کیست ، این کسی که تاج عشق به‌سردارد
و در میان جامه‌های عروسی پوسیده‌ست .

□

پس آفتاب سرانجام
در يك زمان واحد
بر هر دو قطب ناامید نتابید .
تو از طنین کاشی آبی تهی شدی .
و من چنان پریم که روی صدایم نماز میخوانند ...

□

جنازه‌های خوشبخت
جنازه‌های ملول
جنازه‌های ساکت متفکر
جنازه‌های خوش بر خورد ، خوش پوش ، خوش خوراک
در ایستگاه‌های وقت‌های همین
و در زمینه‌ی مشکوک نوری موقت
و شهوت خرید میوه‌های فاسد بیهودگی
آ .
چه مردمانی در چارراهها نگران حوادثند
و این صدای سم‌های توقف

در لحظه‌ای که باید ، باید ، باید ،
مردی به زیر چرخ‌های زمان له شود
مردی که از کنار درختان خیس میگذرد ...

□

من از کجا می‌آیم ؟

□

به مادرم گفتم : و دیگر تمام شد ،
گفتم : همیشه پیش از آنکه فکر کنی اتفاق می‌افتد
باید برای روزنامه تسلیتی بفرستیم .

□

سلام ای غرابت تنهایی
اتاق را به تو تسلیم میکنم
چرا که ابرهای تیره همیشه
پیغمبران آیه‌های تازه تطهیرند
و در شهادت يك شمع
راز منوریست که آنرا
آن آخرین و آن کشیده‌ترین شعله خوب میداند .

□

بعد از تو ما به قبرستان‌ها رو آوردیم
و مرگ ، زیر چادر مادر بزرگ نفس می‌کشید
و مرگ ، آن درخت تناور بود
که زنده‌های اینسوی آغاز
به شاخه‌های ملوایش دخیل می‌بستند
و مرده‌های آنسوی پایان
به ریشه‌های فحرفیش چنگ می‌زدند
و مرگ ، روی آن ضریح مقدس نهفته بود
که در چهارزاویه‌اش ، ناگهان چهارلاله‌ی آبی
روشن شدند

□

ایمان بیاوریم
ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد
ایمان بیاوریم به ویرانه‌های باغ‌های تعجیل

به داس‌های واژگون شده‌ی بیکار
و دانه‌های زندانی .
نگاه کن که چه برفی میبارد ...

□

شاید حقیقت آن دو دست جوان بود ، آن دو دست جوان
که زیر بارش یکریز برف مدفون شد
و سال دیگر ، وقتی بهار
با آسمان پشت پنجره همخوابه میشود
و در تنش فوران میکنند
فواره‌های سبز ، ساقه‌های سبکبار
شکوفه خواهد داد ای یار ، ای یگانه‌ترین یار

□

ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد

زمستان ۱۳۴۳

يك پنجره برای دیدن
 يك پنجره برای شنیدن
 يك پنجره که مثل حلقه‌ی چاهی
 در انتهای خود به قلب زمین می‌رسد .
 و باز می‌شود ،
 بسوی وسعت این مهربانی مکرر آبی رنگ
 يك پنجره که دست‌های کوچک تنهایی را
 از بخشش شبانه‌ی عطر ستاره‌های کریم
 سرشار میکند ،
 و می‌شود از آنجا
 خورشید را به غربت گل‌های شمعدانی مهمان کرد .
 □
 يك پنجره برای من کافیست .

کسی که مثل هیچکس نیست

www.KetabFarsi.com

من خواب دیده‌ام که کسی می‌آید
من خواب يك ستاره‌ی قرمز دیده‌ام
و پلك چشمم هی می‌پرد
و کفش‌هایم هی جفت میشوند
و کور شوم
اگر دروغ بگویم
من خواب آن ستاره‌ی قرمز را

وقتی که خواب نبودم دیده‌ام

کسی می‌آید

کسی می‌آید

کسی دیگر

کسی بهتر

کسی که مثل هیچکس نیست ، مثل پدر نیست ، مثل انسی نیست ،
مثل یحیی نیست ، مثل مادر نیست

و مثل آنکسیست که باید باشد

وقتش از درخت‌های خانه‌ی معمار هم بلندتر است

و صورتش

از صورت امام زمان هم روشنتر

و از برادر سیدجواد هم

کهرفته‌است

و رخت پاسبانی پوشیده‌است نمی‌ترسد

و از خود خود سیدجواد هم که تمام اتاقهای منزل ما مال اوست نمی‌ترسد

و اسمش آنچنانکه مادر

در اول نماز و در آخر نماز صدایش میکند

یا قاضی القضاة است

یا حاجت‌الحاجات است

و میتواند

تمام حرف‌های سخت کتاب کلاس سوم را

با چشم‌های بسته بخواند

و میتواند حتی هزار را

بی آنکه کم بیاورد از روی بیست میلیون بردارد

و میتواند از مفازهای سیدجواد، هرچقدر که لازم دارد، جنس نسیم بگیرد

و میتواند کاری کند که لامپ «الله»

که سبز بود : مثل صبح سحر سبز بود

دوباره روی آسمان مسجد مفتاحیان

روشن شود

آخ ...

چقدر روشنی خوبست

چقدر روشنی خوبست

و من چقدر دلم میخواهد
که یحیی
یک چارچرخه داشته باشد
و یک چراغ زنبوری
و من چقدر دلم میخواهد
که رزی چارچرخه ی یحیی میان هندوانه‌ها و خربزه‌ها بنشینم
و دور میدان محمدیه بچرخم
آخ....

چقدر دور میدان چرخیدن خوبست
چقدر روی پشت بام خوابیدن خوبست
چقدر باغ ملی رفتن خوبست
چقدر مزه‌ی پپسی خوبست
چقدر سینمای فردین خوبست
و من چقدر از همه‌ی چیزهای خوب خوشم می‌آید
و من چقدر دلم میخواهد
که گیس دختر سیدجواد را بکشم

□

چرا من اینهمه کوچک هستم
که در خیابان‌ها گم میشوم
چرا پدر که اینهمه کوچک نیست
و در خیابان‌ها هم گم نمیشود
کاری نمیکنند که ، آنکسی که بخواب من آمده‌ست ، روز آمدنش
را جلو بیاندازد

□

و مردم محله‌ی کشتارگاہ
که خاک باغچه‌هاشان هم خون نیست
و آب حوض‌هاشان هم خون نیست
و تخت کفش‌هاشان هم خون نیست
چرا کاری نمیکنند
چرا کاری نمیکنند

□

چقدر آفتاب زمستان تنبل است

□

من پله‌های پشت بام را جارو کرده‌ام
و شیشه‌های پنجره را هم شسته‌ام
چرا پدر فقط باید
در خواب ، خواب ببیند

□
من پله‌های پشت بام را جارو کرده‌ام
و شیشه‌های پنجره را هم شسته‌ام

□

کسی می‌آید

کسی می‌آید

کسی که دردش با ماست، در نفسش با ماست ، در صدایش با ماست
کسی که آمدنش را
نمیشود گرفت

دستبند زد و به زندان انداخت

کسی که زیر درختهای کهنه‌ی یحیی بچه کرده‌است
و روز به روز

بزرگ می‌شود ، بزرگتر می‌شود

کسی از باران، از صدای شرشر باران، از میان بچ و بیچ گل‌های اطلسی

کسی از آسمان توپخانه در شب آتش بازی می‌آید

و سفره را می‌اندازد

و نان را قسمت می‌کند

و پسی را قسمت می‌کند

و باغ ملی را قسمت می‌کند

و شربت سیاه سرفه را قسمت می‌کند

و روز اسم نویسی را قسمت می‌کند

و نمره‌ی مریضخانه را قسمت می‌کند

و چکمه‌های لاستیکی را قسمت می‌کند

و سینمای فردین را قسمت می‌کند

درخت‌های دختر سیدجواد را قسمت می‌کند

و هر چه را که باد کرده باشد قسمت می‌کند

و سهم ما را هم می‌دهد

من خواب دیده‌ام

تابستان ۱۳۴۵

تنها صداست که میماند ..

چرا توقف کنم ، چرا ؟
پرنده‌ها بچستجوی جانب‌آبی رفته‌اند.
افق عمودی است
افق عمودی است و حرکت : فواره‌وار
و در حدود بینش
سپاره‌های نورانی میچرخند
زمین در ارتفاع به تکرار میرسد
و چاههای هوایی
به نقبهای رابطه تبدیل میشوند
و روز وسعتی است
که در مخپله‌ی تنک کرم روزنامه نمیکنند
چرا توقف کنم ؟
راه از میان مویرگهای حیات میگذرد
کیفیت محیط‌کشتی زهدان ماه
سلولهای فاسد را خواهد کشت
و در فضای شیمیایی بعد از طلوع
تنها صداست
صدا که جذب ذره‌های زمان خواهد شد
چرا توقف کنم ؟



چه میتواند باشد مرداب
چه میتواند باشد جز جای تخم‌ریزی حشرات فساد
افکار سردخانه را جنازه‌های باد کرده رقم میزنند .
نامرد ، درسیاهی
فقدان مردیش را پنهان کرده است
وسوسك ... آء
وقتی که سوسك سخن میگوید
چرا توقف کنم ؟
همکاری حروف سربی بیهوده است .
همکاری حروف سربی
اندیشه‌ی حقنر را نجات نخواهد داد
من از سلاله‌ی درختانم

تنفس هوای مانده دلمو لم میکنند
 پرنده‌ای که مرده بود بمن پند داد
 که پرواز را بخاطر بسپارم
 نهایت تمامی نیروها پیوستن است، پیوستن
 به اصل روشن خورشید
 و ریختن به شعور نور
 طبیعی است
 که آسیاب‌های بادی میپوسند
 چرا توقف کنم ؟
 من خوشه‌های نارس گندم را
 به زیر پستان میگیرم
 و شیر میدهم



صدا ، صدا ، صدا ، تنها صدا
 صدای میل طویل گیاه به روئیدن
 صدای خواهش شفاف آب به جاری شدن
 صدای ریزش نور ستاره بر جدار مادگی خاک
 صدای انعقاد نطفه‌ی معنی
 و بسط ذهن مشترک عشق
 صدا ، صدا ، صدا ، تنها صداست که میماند
 در سرزمین قدکوتاهان
 معیارهای سنجش
 همیشه بر مدار صفر سفر کرده‌اند
 چرا توقف کنم ؟
 من از عناصر چهارگانه اطاعت میکنم
 و کار تدوین نظامنامه‌ی قلبم
 کار حکومت محلی کوران نیست
 مرا به زوزه‌ی دراز توحش
 در عضو جنسی حیوان چکار
 مرا به حرکت حقیر کرم در خلاء گوشتی چکار
 مرا تبار خونی گلها به زیستن متعهد کرده است
 تبار خونی گلها ، میدانید ؟

آذرماه ۱۳۳۵

- ۱۳۱۳ دی ماه . تولد . تهران . شناسنامه‌ی شماره‌ی ۶۷۸ بخش ۵ تهران
 پدر «سر هنگ محمد فرخ زاده» مادر بانو «توران وزیری تبار» .
- ۱۳۳۰ ازدواج با «پری‌یز شاپور» .
- ۱۳۳۱ «اسیر» . چاپ نخست .
- ۱۳۳۲ تولد «کامیار» تنها فرزند فروغ .
- ۱۳۳۳ «طلاق» ...
- ۱۳۳۴ «اسیر» چاپ دوم .
- ۱۳۳۵ «دیوار» . چاپ نخست .
- ۱۳۳۶ «عصیان» . چاپ نخست .
- ۱۳۳۷ آشنایی با «ایر اهیم گلستان» و شروع همکاری با «گلستان فیلم» .
- ۱۳۳۸ سفر به انگلستان برای مطالعه و بررسی امور تشکیلاتی تهیه‌ی فیلم .
 آغاز مونتاژ فیلم «یک آتش» .
 اولین کوشش برای فیلم برداری و سفر به خوزستان .
 مطالعه در کار تهیه‌ی فیلم مستند و کمک به تهیه‌ی مقدمات ساختن
 چند فیلم .

- ۱۳۳۹ بازی و همکاری در تهیه فیلم «خواستگاری» برای مؤسسه فیلم ملی کانادا .
- ۱۳۴۰ تهیه قسمت سوم فیلم «آب و گرما» .
کمک در تهیه صدای فیلم «موج و مرجان و خارا» .
توفیق فیلم «يك آتش» .
سفر دوم به انگلستان برای مطالعه در تهیه فیلم .
تهیه يك فیلم يك دقیقه‌ای برای صفحه‌ی نیازمندیهای «کیهان» .
بیمار . سفر به تبریز برای مطالعه‌ی تهیه يك فیلم درباره‌ی جذام .
۱۳۴۱ تابستان . کمک به تهیه مقدمات و بازی در فیلم «دریا» ، که ناتمام ماند .
پائیز . سفر ۱۲ روزه به تبریز به همراه سه نفر و تهیه فیلم «خانه سیاه است» و مونتاژ همان فیلم .
زمستان . نمایش فیلم «خانه سیاه است» .
تهیه يك فیلم مستند رنگی برای مؤسسه کیهان .
بیمار . نوشتن يك سناریو برای فیلمی که ساخته نشد .
۱۳۴۲ پائیز . تمرین و بازی در نمایشنامه‌ی «شش شخصیت در جستجوی نویسنده» نوشته‌ی «لوئیجی پیراندللو» نویسنده ایتالیایی .
چاپ سوم «اسیر» .
زمستان . جایزه‌ی بزرگ بهترین فیلم مستند برای فیلم «خانه سیاه است» . در «اوبرهاوزن» .
«تولدی دیگر» . چاپ نخست .
بهار . کمک به اتمام فیلم «خشت و آئینه» .
۱۳۴۳ تابستان . سفر به آلمان ، ایتالیا و فرانسه .
«برگزیده‌ی اشعار» . چاپ نخست .
پائیز . «یونسکو» يك فیلم نیم‌ساعته از زندگی او تهیه کرد .
و نیز «برناردو برتولوچی» فیلمی يك ربع‌ساعته از او ساخت .
بیمار . سفر به ایتالیا و شرکت در دومین فستیوال فیلم مؤلف ،
۱۳۴۵ «پزاری» .
پیشنهاد و قبول تهیه فیلم در سوئد و دریافت پیشنهاد برای چاپ اشعار در آلمان ، سوئد ، انگلستان و فرانسه .
دوشنبه ۲۴ بهمن ... ساعت چهار و نیم بعد از ظهر ، سادف اتوموبیل و پایان زندگی ! ...

www.KetabFarsi.com

قسمتی از کتابهای

سازمان چاپ و انتشارات هرجان

- ۱- شکست سکوت : مجموعه‌ی نظم و نثر از «کارو» با کاغذ سفید و جلد شومیزی ۸۰ ریال یا جلد زرکوب ۱۲۰ ریال . (نایاب)
- ۲- نهنگ سفید یا «مویی دیک» : اثر «هرمان ملوویل» ترجمه‌ی «دکتر علی اصغر محمدزاده» یا جلد شومیزی ۴۰ ریال با کاغذ سفید و جلد زرکوب ۷۰ ریال . (نایاب)
- ۳- ده نفر قزلباش : شاهکار استاد «حسین مسرور» در پنج جلد کامل هر جلد ۱۰۰ ریال یا جلد زرکوب هر جلد ۱۲۰ ریال با کاغذ سفید هر جلد ۱۵۰ ریال .
- ۴- قاوست : از «تورگینف» ترجمه‌ی «شاپور رزم آزما» و «فریدون بدره‌ای» با جلد شومیزی ۳۰ ریال با کاغذ سفید و جلد زرکوب ۶۰ ریال . (نایاب)
- ۵- خدا حافظ : اثر «بالزاک» ترجمه‌ی «فریدون بدره‌ای» با جلد شومیزی ۳۰ ریال با کاغذ سفید و جلد زرکوب ۶۰ ریال (نایاب) .
- ۶- زمین خوب : شاهکار خانم «پیرل . س . باک» ترجمه‌ی «ف . ب . لرستانی» با جلد شومیزی ۸۰ ریال با کاغذ سفید و جلد زرکوب ۱۲۰ ریال . (نایاب)
- ۷- اشعه‌ی هرگی : اثر «آلفونس موسولیان» ترجمه و اقتباس «ا . صدارت» ۴۰ ریال . (نایاب) چاپ پنجم جیبی ۲۵ ریال .

۸ - ترانه‌های پینوایان : شاهکار و دکتر تویو هیو کاگادا ، ترجمه‌ی فریدون سالکی ، با جلد شومیزی ۳۰ ریال با کاغذ سفید و جلد زرکوب ۶۰ ریال (نایاب) بصورت جیبی و قطع بزرگ فانتزی سلوفونی زیر چاپ است .

۹ - سلام پرغم : از خانم «فرانسوا ساگان» ترجمه‌ی دکتر علی اصغر محمدزاده ، با جلد شومیزی ۳۰ ریال با کاغذ سفید و جلد زرکوب ۶۰ ریال (نایاب)

۱۰ - دنیائی که من می‌بینم : نوشته‌ی «پروفسور آلبرت اینشتین» ترجمه‌ی فریدون سالکی ، با جلد شومیزی ۳۰ ریال با کاغذ سفید و جلد زرکوب ۶۰ ریال . (نایاب)

۱۱ - خاتمیت و پاسخ به ساخته‌های بهائیت : از «علی امیرپور» چاپ دوم با تجدید نظر کامل و جلد سلوفونی ۱۰۰ ریال .

۱۲ - شطرنج زندگی : شاهکار بی نظیر و عمیق «ژازهای طباطبائی» ۸۵ ریال . (نایاب)

۱۳ - ۲۵ روپل : اثر «آنتوان چخوف» ترجمه‌ی خانم «بدری صفوی» (مهران) ، با جلد شومیزی ۲۰ ریال با کاغذ سفید و جلد زرکوب ۵۰ ریال (نایاب)

۱۴ - تحول بیمه در ایران : تألیف «دکتر ایرضا صاحب» با کاغذ سفید ۱۰۰ ریال و با جلد زرکوب ۲۰۰ ریال .

۱۵ - غروب پینوایان : شاهکاری از «ولاری کرمانشاهی» ، با کاغذ سفید و جلد سلوفون فانتزی ۱۲۵ ریال . جیبی ۳۰ ریال .

۱۶ - لبخند یخ : نوشته‌ی «فریدون صابر» ، با کاغذ سفید و جلد معمولی ۷۰ ریال با جلد سلوفون فانتزی ۱۰۰ ریال .

انتشارات بانو :

۱ - ۵۵۵ : نوشته‌ی «ایرج مستعان» ، با جلد سلوفون فانتزی و کاغذ سفید ۱۵۰ ریال . جیبی ۳۰ ریال .

۸ - **ترانه‌های بینوایان** : شاکار ، دکتر توپو هیو کاگوا ،
ترجمه‌ی «فریدون سالکی» ، با جلد شومیزی ۲۰ ریال با کاغذ سفید و جلد
زرکوب ۶۰ ریال (نایاب) (بصورت جیبی و قطع بزرگ فانتزی سلوفونی
زیر چاپ است .

۹ - **سلام بر غم** : از خانم «فرانسوا ساگان» ترجمه‌ی « دکتر علی
اصغر محمدزاده » ، با جلد شومیزی ۳۰ ریال با کاغذ سفید و جلد زرکوب
۶۰ ریال (نایاب)

۱۰ - **دنیائی که من می‌بینم** : نوشته‌ی «پروفسور آلبرت اینشتین»
ترجمه‌ی «فریدون سالکی» ، با جلد شومیزی ۳۰ ریال با کاغذ سفید و جلد
زرکوب ۶۰ ریال . (نایاب)

۱۱ - **خاتمیت و پاسخ به ساخته‌های بهائیت** : از «علی امیرپور»
چاپ دوم با تجدید نظر کامل و جلد سلوفونی ۱۰۰ ریال .

۱۲ - **شطرنج زندگی** : شاهکار بی نظیر و عمیق «ژانزه‌ی طباطبائی»
۸۵ ریال . (نایاب)

۱۳ - **۲۵ روپل** : اثر «آتوان چخوف» ترجمه‌ی خانم «بدری صفوی
(مه‌ران)» ، با جلد شومیزی ۲۰ ریال با کاغذ سفید و جلد زرکوب ۵۰ ریال
(نایاب)

۱۴ - **تحول بیمه در ایران** : تألیف «دکتر «ایرضا صاحب» با کاغذ
سفید ۱۰۰ ریال و با جلد زرکوب ۲۰۰ ریال .

۱۵ - **غروب بینوایان** : شاهکاری از «دلاری کرمانشاهی» ، با کاغذ
سفید و جلد سلوفون فانتزی ۱۲۵ ریال . جیبی ۳۰ ریال .

۱۶ - **لبخند یخ** : نوشته‌ی «فریدون صابر» ، با کاغذ سفید و جلد
معمولی ۷۰ ریال با جلد سلوفون فانتزی ۱۰۰ ریال .

انتشارات بانو :

۱ - **هاله** : نوشته‌ی «ایرج مستعان» ، با جلد سلوفون فانتزی و کاغذ
سفید ۱۵۰ ریال . جیبی ۳۰ ریال .

از سری کتابهای چینی مرجان

- لارونس عرب : بقلم «روبرت پابن» ترجمه‌ی «منوچهر حقیقی»
۲۰ ریال (نایاب)
- شکوه علفزار : از «ویلیام اینک» ترجمه‌ی «حکیم» ۲۵ ریال
چاپ پنجم (نایاب)
- بازهم خدا حافظ (آیا برامس را دوست دارید؟) : شاهکار خانم
«فرانسوا ساگان» ترجمه‌ی «سیروس گنجوی» ۲۵ ریال .
- فانی : شاهکار عمیق اجتماعی از «مارسل پانیول» ترجمه‌ی «افسر»
۲۵ ریال (نایاب)
- وقتی که شکوفه‌ها می‌شکفند: اثری خواندنی از نویسنده‌ی توانا
لاری کرمانشاهی، ۲۵ ریال . (نایاب)
- پرنده باز آلتک تراز : از «توماس - ای - گادیس» ترجمه‌ی
«منوچهر حقیقی» ۳۰ ریال
- ملاقات : شاهکار «ماکسیم گورکی» ترجمه‌ی «افسر» ۲۰ ریال .
- عدالت: اثر «هانری باربوس» ترجمه‌ی «افسر» ۲۰ ریال .
- قطاری بهراندگی شیطان : از «مارتین آندرسون» ترجمه‌ی
«افسر» ۲۰ ریال .
- اشعه‌ی مرئی : اثر «آلفونس مولیان» ترجمه‌ی «اقتباس دا» . صدارت،
(چاپ پنجم) ۲۵ ریال .
- هاله : نوشته‌ی «ایرج مستعان» ۳۰ ریال .
- غروب بینوایان : اثری جالب از «لاری کرمانشاهی» ۳۰ ریال .
- اشک شوق : نوشته‌ی «م. معصومی لاری» ۲۵ ریال . (نایاب)
- پادزهر : نوشته‌ی «مهرداد شکوهی» ۲۵ ریال .
- تکامل فن دیپلماسی : از «هارولد نیکلسن» ترجمه‌ی «محمد
صادق میرفندرسکی» ۲۵ ریال .

